

شوییت شیعه

نویسندگان: گراهام ای. فولر و رند رحیم فرانک

مترجم: خدیجه تبریزی*

مقدمه مترجم

- با بهره‌گیری از مطالعه میدانی، آقایان گراهام ای. فولر (۱۹۳۷) و رند رحیم فرانک (۱۹۴۹) به بررسی وضعیت شیعیان عرب پرداخته‌اند. برای این منظور، قریب دویست مصاحبه در کشورهای لبنان، کویت، بحرین، انگلستان و آمریکا انجام داده‌اند. آنان حاصل کار خود را به صورت کتابی تحت عنوان شیعیان عرب؛ مسلمانان فراموش شده به چاپ رسانده‌اند. آن‌ها در این کتاب، تنها شیعیان اثنی عشری را مورد بحث قرار داده و از دیگر فرق شیعه، همچون زیدیه یمن، علویان سوریه و شیعیان اسماعیلی سخنی به میان نیاورده‌اند.
- جهت‌گیری اصلی کتاب بنا به گفته مؤلفان، پاسخ‌گویی به سؤالات ذیل است:
۱. شیعیان چه کسانی‌اند و به دنبال چه چیزی هستند؟
 ۲. نقش شیعیان در جامعه و سیاست خاورمیانه‌ای چیست؟
 ۳. جامعه و حکومت سنی درباره شیعیان چگونه می‌اندیشد؟
 ۴. سیاست‌های دولتی و نگرش‌های شیعی چگونه بر تحولات داخلی و منطقه‌ای تأثیر می‌گذارند؟
 ۵. شیعیان و حکومت‌ها برای پرداختن به مسئله شیعه چه تدابیری اتخاذ می‌کنند؟
 ۶. دولت‌های غربی در سیاست‌های آینده منطقه، باید چه جایگاهی به شیعیان اختصاص دهند؟
- مباحث این کتاب مشتمل بر سه بخش اساسی‌اند.

* - فارغ‌التحصیل کارشناسی ارشد فلسفه دانشگاه تهران.

[مقدمه نویسندگان]

سخن گفتن از شیعیان جهان عرب، به منزله طرح مسئله‌ای است حساس که اغلب مسلمانان ترجیح می‌دهند مورد بحث قرار نگیرد. در نظر برخی، چنین مسئله‌ای وجود خارجی ندارد، اما به اعتقاد عده‌ای بیشتر، فقط بهتر است که از طرح این موضوع خودداری شود؛ چرا که این بحث مسائل نگران‌کننده‌ای درباره جامعه و سیاست عرب مطرح می‌سازد و مفروضاتی ریشه‌دار در مورد تاریخ هویت عرب را به چالش می‌کشد. ستیان روی هم‌رفته، ترجیح می‌دهند به این موضوع نپردازند و حتی بسیاری از شیعیان نیز تمایلی به آن ندارند. در ورای این تکذیب ظاهری، این اعتراف تلویحی وجود دارد که شیعیان (از ابتدای تاریخ اسلام) مسئله حل نشده‌ای در سیاست مسلمانان عرب به وجود آورده‌اند که می‌تواند روش‌های سنتی نظم‌بخشی به جامعه و حکومت در جهان عرب را عمیقاً تحت تأثیر قرار دهد.

روشن است که شیعه بودن در جهان اسلام، بخشی از مسئله «هویت» است که قلب جامعه و سیاست جهان عرب و اسلام را جریحه‌دار کرده است. جهان از

الف. چهار فصل اول با عناوین «ماهیت تشیع»، «شیعیان عرب در حکومت سنتی‌ها»، «مطالبات و خط‌مشی‌های تشیع» و «ارتباط شیعیان عرب با ایران» تحلیلی گسترده از موقعیت عمومی شیعیان ارائه می‌دهند و مسائل مربوط به جوامع شیعی را به صورتی کلی بررسی می‌کنند.

ب. پنج فصل بعد به صورت موردی به اوضاع شیعیان عرب در کشورهای عراق، لبنان، کویت، بحرین و عربستان سعودی می‌پردازند. از دیدگاه نویسندگان کتاب، شیعیان هر یک از این کشورها، نه تنها با شیعیان کشوری دیگر، بلکه در میان خود نیز تفاوت‌های چشمگیری دارند.

ج. دو فصل آخر به بررسی تقابل شیعیان با جهان غرب و پیامدهای سیاسی آن می‌پردازند.

جمع‌بندی یافته‌های اساسی تحقق، پایان‌بخش کتاب است.

لازم به ذکر است که این کتاب در سال ۱۹۹۹ توسط انتشارات «سنت مارتین» در نیویورک در ۲۹۰ صفحه و قطع وزیری منتشر شده و هم‌اکنون توسط «مؤسسه شیعه‌شناسی» در حال ترجمه و چاپ است.

می‌توانند رفاه اقتصادی یا اجتماعی و یا دست‌یابی به قدرت و امتیاز را تحت تأثیر قرار دهند. (برای نمونه، در تحقیقی غیررسمی که مؤلفان در میان شیعیان عراقی انجام دادند، از آن‌ها خواستند مؤلفه‌های هویتشان را به ترتیب اهمیت فهرست کنند. بدون استثنا، هویت عراقی در ابتدای لیست قرار داشت، و به دنبال آن، هویت عربی یا اسلامی. شیعه بودن معمولاً در مرتبه چهارم قرار داشت. البته تمامی شیعیان به این طبقه‌بندی اعتقاد ندارند.)

در خاتمه، باید گفت: در هر زمان، شرایط خارجی، برجستگی یک جنبه از هویت شخص نسبت به جنبه دیگر را تعیین می‌کنند. تبعیض قابل شدن نسبت به یک بعد خاص از هویت فرد، به این بعد در ارتباط با دیگر ابعاد قوت می‌بخشد. این یک خصوصیت اسف‌بار بیشتر سیاست‌های جهان اسلام است که مسئله هویت شیعی باید همچنان عنصری کلیدی در امور اجتماعی و سیاسی بیشتر کشورها باشد. نیازی نیست که هویت شیعی دارای چنان اهمیتی باشد، بلکه وقتی به عاملی در گرایش‌های غیرشیعیان تبدیل شد، کاملاً

موضوعات هویتی انباشته است و برجسته شدن این مسائل طی دهه‌های گذشته و بخصوص پس از خاتمه جنگ سرد، رو به افزایش است. همین امر در مورد خاورمیانه نیز صادق است. در آنجا نیز هویت همان قدر که به مذهب وابستگی ندارد، به قومیت نیز مربوط نیست. نه مسئله شیعه یا سنی بودن تنها مسئله هویت در جهان اسلام و یا لزوماً تعیین‌کننده هویت است؛ چرا که هویت‌های مذهبی دیگر منطقه نیز به کار می‌آیند: در برابر مسلمانان، پروتستان‌ها، کاتولیک‌ها، ارتدوکس‌ها، زرتشتی‌ها، دروزی‌ها، علوی‌ها، یا یهودی‌ها قرار دارند؛ و نه مذهب ضرورتاً مهم‌ترین هویت است. در واقع، همه افراد هویت‌های متعددی دارند که عبارتند از: قبیله، طایفه، منطقه، ملیت، مذهب، جنسیت، حرفه، طبقه، نژاد، زبان، فرهنگ و مانند آن. برخی هویت‌ها با مرزهای بین‌المللی مشخص می‌شوند که اردنی را از عراقی، و عربستانی را از ایرانی متمایز می‌کنند. هویت‌های دیگر می‌توانند از مرزهای ملی گذر کنند. اما همه این تمایزها می‌توانند برای موقعیت و جایگاه فرد در جامعه مهم باشند، و

هرچند ممکن است گاهی محروم و ناراضی باشند. به لحاظ نظری، مسیحیان و کردها دست کم می‌توانند بدون اینکه نمک بر زخم بپاشند و یا نظام مرسوم اجتماعی را بر هم بزنند، حمایت‌ها و حقوقی خاص از حکومت مطالبه کنند. اما در مورد شیعیان، وضع این‌گونه نیست. حساسیت مسئله شیعه عمیق است و در نخستین اختلافات جامعه اسلامی ریشه دارد. از حیث نظری، اُمت اسلام (کل جامعه بین‌المللی مسلمان) یک‌دست و متحد است، به گونه‌ای که تأکید بر اختلافات آن غالباً بی‌درنگ، به عنوان امری تفرقه‌انگیز مورد سرزنش قرار می‌گیرد. شیعیان صرفاً با اعلام اینکه شاخه‌ای از اسلامند و با ابراز تفاوت‌ها (و حتی وجودشان)، مسئله‌ای حساس به وجود می‌آورند که اصل اتحاد اسلام را مورد هجوم قرار می‌دهد و موجب تضعیف تاریخ‌نویسی سنتی حکومت اسلام، که در پی ارائه‌ی نمایی از تاریخ اسلام به عنوان یک پیوستگی بی‌وقفه و بدون ابهام است، می‌شود. در گذشته، حکومت‌های عرب و دیگر حکومت‌های مسلمان، علاقه‌ای به مواجهه مستقیم با این مسئله نداشتند و ترجیح می‌دادند

اهمیت پیدا می‌کند. به عبارت دیگر، مسئولیت برجسته بودن هویت شیعی در جامعه و سیاست، فقط با خود شیعیان نیست، بلکه دست کم به همان اندازه، سنی‌ها نیز در این امر سهیمند؛ چرا که آن‌ها گرایش‌های اجتماعی و سیاسی تمامی حکومت‌های عرب، بجز سوریه و لبنان را تحت نفوذ خود دارند.

«مسئله شیعیان» صرفاً موضوع معمول اقلیت یک جامعه نیست. در واقع، شیعیان حتی از حیث عددی در چند کشور منطقه، در اقلیت نیستند؛ در عراق و بحرین، به وضوح در اکثریتند. اما با این‌همه، هنوز وضعیت اقلیت‌ها را دارند. در لبنان، شیعیان اکثریت نسبی دارند و تنها در سال‌های اخیر، تا حدی به قدرت سیاسی متناسب با جمعیتشان دست یافته‌اند. معضل شیعیان بدون توجه به جمعیتشان و به طرق مختلف، از یک مسئله اقلیت پیچیده‌تر است؛ چرا که به مراتب ظریف‌تر، ناگفته‌تر و تقریباً غیرقابل بیان است. برای مثال، در عراق، مسیحیان یک اقلیت مذهبی به رسمیت شناخته شده و کردها یک اقلیت قومی شناخته شده هستند. هر دوی آن‌ها جایگاه مورد قبولی در جامعه دارند،

کلیشه‌ای به شیعیان می‌نگرد؛ همچون گروهی یکدست که نشانه آن‌ها تعصب مذهبی، روش‌های خشن و اعمال افراطی است و تمامی افراد آن مخالف ایالات متحده‌اند. این تصویر فوق‌العاده ساده‌انگارانه مبتنی است بر احساسی‌ترین نمودهای ابراز وجود شیعی که در دههٔ پس از انقلاب ایران، به اوج خود رسید. موج‌کنندهٔ انقلاب ایران همان‌گونه که لبنان، عراق و منطقهٔ خلیج فارس را تحت تأثیر قرار داد، همچنان که انتظار می‌رفت، غرب را نیز به این جهت سوق داد که شیعیان را متعصب و ستیزه‌جو قلمداد کند و تفاوت‌هایی را که بین تشیع ایرانی و عرب وجود دارد، در نظر نگیرد. کمبود پژوهش‌های علمی دربارهٔ شیعیان و بخصوص شیعیان عرب، پیش از ظهور ایران خمینی، به پیدایش چنین برداشت فراگیری کمک کرده است. بنابراین، رویکرد غرب به تشیع بیشتر برداشت‌گرایانه است تا تحلیلی، و مبتنی است بر تصاویری که نمای بزرگ‌تر جهان شیعی را منعکس نمی‌سازد، و بیشتر منفعلانه است تا تحقیقی.

در واقع، «مسئلهٔ شیعیان» در جهان عرب، پیچیده‌تر از این حرف‌هاست. این

مسئله را نادیده بگیرند، یا آن را به شکل بخشی از «موضوع ناتمام» اسلام درآورند. با این‌همه، طفره رفتن کمکی به حل مسئله نمی‌کند و دیگر نمی‌توان، حتی به عنوان یک راه، آن را برگزید.

نقطهٔ مرکزی «مسئلهٔ شیعیان» مجموعه‌ای از اعتقادات کلیشه‌ای در برابر اندیشهٔ سنتی سنی است که بسیاری از آن‌ها، از اسطورهٔ وحدت امت برخاسته‌اند. در چارچوب اتحاد، مکتب تشیع «انشعاب اصلی» ناگواری در اسلام است؛ انشعابی که بسیار زود هنگام رخ داد و به همین دلیل، تزلزلی بزرگ پدید آورد. در توصیفی کلیشه‌ای، شیعیان گروه مذهبی جدایی‌طلبی هستند که اسلامشان کزآیین و غیرقابل اعتماد است و نگرشی نامطمئن به حکومت دارند. آن‌ها ترجیح می‌دهند که جدا از سنیان و به صورت اقلیت زندگی کنند و دست‌کم وفاداری معنوی‌شان به خارج از حکومت‌های عرب، یعنی به ایران شیعی معطوف است. هیچ‌یک از این پندارهای کلیشه‌ای دقیق نیستند، بلکه تمامی آن‌ها در زمان‌هایی خاص و تحت شرایط خاص، عنصری از حقیقت را دربردارند.

غرب نیز در قالب اصطلاحات

تحقیق در پی آن است که نشان دهد میان عقاید مذهبی، دانش فرهنگی و حافظه تاریخی، نقاط مشترکی وجود دارند که معنایی از وحدت در میان شیعیان، بخصوص شیعیان جهان عرب، ایجاد می‌کند. با این حال، باید این امر را خاطر نشان کنیم که شیعیان یک گروه یکپارچه نیستند، بلکه در عقیده، هدف و نیز در میزان وفاداری و پایبندی به مواضع مشترک، با یکدیگر اختلاف دارند. افزون بر این، هرچند بسیاری از مسائلی که شیعیان منطقه با آن روبه‌رو بوده‌اند مشابهند، اما این مسائل عین هم نیستند، بلکه در هر کشوری بسته به تاریخ و شرایط مختلف جوامع، تغییر می‌کنند. این امر موجب شده است گروه‌های شیعی نسبت به جوامع گسترده‌تری که در آن زندگی می‌کنند، رویکردها و واکنش‌های متفاوتی داشته باشند.

مؤلفه‌های هویت

«شیعیان اثنی عشری» از آن‌رو به این نام خوانده می‌شوند که به دوازده امام اعتقاد دارند. این امامان (رهبران معنوی امت) جامعه شیعی را هدایت می‌کردند، تا زمانی که آخرین امام در اواخر قرن نهم

[میلادی] غیبت خود را آغاز کرد تا بنا به مشیت الهی، روزی مجدداً ظهور کند. این گروه «جعفری» نیز نامیده می‌شوند؛ چرا که ششمین امام آنان، امام جعفر صادق (علیه السلام) - که دانشمند بزرگی بود - سنن و آموزه‌های اساسی تشیع را پی‌ریزی نمود. شیعیان اثنی عشری ۱۰ تا ۱۵ درصد جهان اسلام را، که اکثریت آن سنی‌اند، تشکیل می‌دهند. مشکل بتوان آمار دقیقی از کشورهای عربی ارائه داد، اما این امر مورد تأیید است که آن‌ها در کویت، عربستان سعودی و عمان، اقلیت قابل توجهی دارند؛ در لبنان، اکثریت نسبی‌اند و در عراق و بحرین، اکثریت مطلق. بر اساس تفاسیری متعدد، تاریخ تشیع، بلافاصله پس از رحلت پیامبر و با اعتراض سیاسی به این مسئله، که چه کسی می‌بایست جانشین پیامبر شود و حق جانشینی چگونه تعیین گردد، آغاز شده است. این تشیع نخستین تنها از قرن نهم [میلادی] به بعد، به شکل یک عقیده جداگانه و قابل تشخیص درآمد. در طول دوره عباسی، مراکز آموزشی شیعی، در عراق و ایران توسعه یافتند، سپس در قرن دهم، در دوران حکومت آل بویه در عراق و آل حمدان در سوریه، که هر دو

عوامل بیرونی بر هویت شیعی تأثیر می‌گذارند. عوامل مشترک مذهبی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی شاخصه‌های تجزیه جوامع شیعی‌اند و این عناصر، به رغم تنوع‌های محلی یا فردی، پیوندهای مشترکی ایجاد کرده و به تشکّل هویت شیعی کمک می‌کنند.

شیعیان در اعتقاد به اصول ایمان اسلامی، که در قرآن، سیره (شرح زندگی پیامبر) و حدیث (بیانات جمع‌آوری و تدوین شده) پیامبر بیان شده است و در پای‌بندی به پنج رکن آیین مذهبی اسلام، با سنی‌ها مشترکند. با این همه، اختلافات تفسیری قابل ملاحظه و افزوده‌های مذهبی، اعمال شیعیان را متمایز می‌سازد. منشأ شکاف در میان مسلمانان، بحث سیاسی در مورد جانشینی پیامبر در رهبری امت اسلام بود. هواخواهان (ترجمه تحت‌اللفظی «شیعیان») علی (علیه السلام) معتقد بودند که جانشینی، حقّ خویشاوندان هم‌خون پیامبر است که اولین نماینده آن علی (داماد و پسر عموی پیامبر) [علیه السلام] است، و به دنبال آن، فرزندان علی از همسرش فاطمه، دختر پیامبر [علیه السلام]. هنگامی که تشیع دوازده امامی شکل گرفت و تبلور یافت، دوازده

نمایلات شیعی داشتند، این امر شدت یافت. از این‌رو، گسترش اولیه تشیع در عراق، لبنان، بحرین و نیز ایران بر رسمیت یافتن تشیع در ایران، که صرفاً در دوران حکومت صفویه در اواخر قرن شانزدهم [میلادی] صورت گرفت، تقدّم زمانی طولانی دارد. در واقع، شاه اسماعیل صفوی (و حاکمان ایرانی پس از وی)، علمای شیعه (دانشمندان مذهبی) را از جبل عامل لبنان و بحرین به ایران دعوت کردند تا از کمک آن‌ها در امر خطیر گسترش این آیین، در طول و عرض ایران سنی استفاده کنند.

با توجه به تاریخ طولانی جوامع شیعی در جهان عرب و گستردگی آن‌ها در مناطق، حکومت‌ها و هویت‌های ملی، این پرسش معقول به نظر می‌رسد که آیا چیزی به عنوان «هویت مشترک و فراگیر شیعی» وجود دارد. پیش‌فرض این امر، زمینه مشترک گسترده‌ای است که فراتر از جغرافیا، تاریخ، سیاست و حتی منشأ قومی است. در حالی که قدرت قومیت برای حفظ اتحاد مورد تأیید است، اما به خوبی روشن نیست که پای‌بندی فرقه‌ای نیز قدرتی مشابه داشته باشد. شواهد نشان می‌دهند که هم عوامل درونی و هم

که در سال ۶۸۰ م، به دست خاندان اموی در نبردی کاملاً نابرابر در نزدیکی کربلا در عراق صورت گرفت. «شهادت» حسین، [علیه السلام] که فؤاد عجمی آن را «سرمشق کربلا» می‌خواند، ترجیح بند تفسیر شیعی از جهان شده و بسیاری از مناسک و پیکرنگاری‌های شیعی بر محور آن قرار دارند. پس از این ماجرا، پیچه دو سویه «شهادت» و «تحریم» آغاز شد که در سراسر تاریخ شیعی ادامه داشته و در پی آن، اعتقاد به عدل (دادگری خداوند)، مبارزه‌ای هزاره‌گرایی در آخرالزمان و نجات بشریت با بازگشت دوباره امام دوازدهم گسترش پیدا کرده است. فاجعه شهادت حسین، هر ساله در سالروز قتل عام، یعنی عاشورا، که در آن غم، افسوس و سوگواری در قالب راه‌پیمایی، نمایش و موسیقی آزادانه ابراز می‌شود، دقیقاً احیا شده و مجدداً به اجرا درمی‌آید. تردید در این است که آیا سوگواری فقط برای حسین برپا می‌شود، یا به خاطر فشار و سنگینی بر همه شیعیان و سرگذشت مملو از طرد و شکست آنان؟

شیعیان بسیار بیش از سنی‌ها، عقایدشان را به فرهنگ دینی پرنشاطی که

فرزند خاص به عنوان امام مورد توجه قرار گرفتند و دارای این حق قلمداد گردیدند که به عنوان رهبران جامعه، در زمان حیاتشان پیروی گردند و پس از وفاتشان مورد احترام قرار گیرند. شیعیان معتقد به عصمت دوازده امام و الهام مستقیم الهی بر آنها هستند؛ آموزه‌هایی که سنیان آنها را مخالف تعالیم اسلامی و حتی برخی آنها را مشرکانه یا غیراسلامی می‌دانند. علاوه بر این، اعتقاد به غیبت موقت دوازدهمین و آخرین امام در قرن نهم، به آموزه هزاره‌گرایی شیعی به نام «رجعت»^(۱) انجامید، که به معنای این است که امام غایب خود را ظاهر می‌سازد و مؤمنان را در برابر نیروهای شر رهبری می‌کند. در زمان غیبت امام دوازدهم، امور مؤمنان به نایبان ایشان، یعنی علمای خیره یا مراجع تقلید (جمع مرجع که معنای تحت‌اللفظی آن «منابع پیروی» است) ارجاع داده می‌شود که از شریعت اسلامی آگاهی دارند و تفسیر متون اسلامی بر اساس مقتضیات عصر در صلاحیت آنهاست.

رویداد غم‌انگیزی که برای تشیع جنبه محوری دارد، به قتل رساندن فاجعه‌آمیز حسین [علیه السلام]، امام سوم و نوه پیامبر، است

مسائل شخصی خود هستند. دفن شدن در شهر نجف عراق، کنار قبر امام اول، علی، [علیه السلام] آرزوی همه مؤمنان شیعه است و روزگاری این شهر بخش عمده‌ای از درآمدهایش را از دفن مردگانی که از راه‌های دور، همچون پاکستان و هند به آنجا آورده می‌شدند، کسب می‌کرد.

سال شیعی همچون کلیسای مسیحی قرون وسطایی، دارای موسم‌هایی است برای بزرگداشت، عبادات و آیین‌هایی که اغلب به صورت گروهی انجام می‌شوند. محافل علمی، سخنوری و توزیع خیرات نیز از مشخصات اعیادی همچون غدیر خم‌اند که بنابر اعتقاد شیعه، محمد [صلی الله علیه و آله] در این روز، علی [علیه السلام] را به عنوان جانشین خود معرفی کرد. ماه اسلامی محرم، دوره‌ای است که در آن آیین و دین‌داری مذهبی تشدید شده، اجتماع در حسینیه‌ها یا مراکز تجمع شیعی گسترش می‌یابد. مهم‌ترین حادثه در تقویم شیعی، مراسم سالیانه عاشورا و بزرگداشت شهادت امام سوم، حسین [علیه السلام]، است. حرکت‌های دسته‌جمعی هزاران نفری جلوه‌ای است عمومی از هیجان و سوگواری و گاه مشتمل بر تعزیه‌ای که داستان شهادت امام حسین [علیه السلام] را به

به اندازه خود آموزه قدرتمند است، تبدیل کرده‌اند. از این رو، یک نظام مرجع شامل متون، شعائر، اعمال عامیانه، افسانه‌های مشهور و آیین‌های مذهبی، که بسیاری از آن‌ها نسبت به آموزه‌ها جنبه فرعی دارند، در تار و پود بینش کلی شیعه راه یافته و به آن تصویری غنی و متمایز بخشیده است. اهل بیت (افراد خانواده پیامبر) مورد احترام و عشق خاص شیعیان هستند. قبور اهل بیت و بخصوص دوازده امام، حرم‌هایی مقدس و برخوردار از قدرتی احساسی و روحانی‌اند که به شهرهایی همچون نجف، کربلا، قم و مشهد، قداست خاصی بخشیده‌اند. زیارت حرم ائمه در این شهرها، به ویژه کربلا و نجف در عراق، به اندازه زیارت مکه، مهم و حتی از آن متداول‌تر و سرورانگیزتر است. برای شیعیان بحرین یا لبنان، که سفر به مکه با میلیون‌ها مسلمان دیگر در اوقات خاصی از سال، بسیار سخت و پرهزینه است، کربلا و قم دست‌یافتنی‌تر و خوشایندترند و موقعیتی برای ملاقات شیعیان سرتاسر جهان اسلام فراهم می‌آورد. شیعیان مؤمن همواره به زیارت این حرم‌ها می‌روند و خواستار دعا و شفاعت امامان برای

خود دین، امری مقدّس نیست. ممکن است کسی درباره شایستگی‌های نسبی رهبری امت نخستین پس از پیامبر، دیدگاه‌های متفاوتی داشته باشد و در عین حال، از اسلام منحرف نشود. آنچه موجب جدایی شیعه شد، تفسیر و اجرای اسلام در قالب نظامی سیاسی بود. این امر به اسلام مربوط نیست، بلکه مربوط به اجرای آن است. اجرا نمی‌تواند با وحی یکی باشد. علاوه بر آن، این نوع طرز فکر، استدلال می‌کند که شیعیان هیچ برنامه کار سیاسی برای آینده، بجز حمایت از سعادت و منافع جامعه شیعه ندارند. این هدف هیچ ارتباطی با اسلام سنی ندارد و نباید تهدیدی برای سنیان تلقی شود.

دیگر عنصر اساسی هویت شیعه، «مرجعیت» است؛ یعنی نهادی که در مسائل فقهی مربوط به اعمال مذهبی، روابط اجتماعی و الهیات، مورد مراجعه قرار می‌گیرد. این امر خاص شیعیان دوازده امامی، بخصوص مکتب غالب اصولی، و دقیقاً مربوط به اصل امامت یا رهبری مسلمانان می‌باشد. اصل امامت از این عقیده سرچشمه می‌گیرد که خداوندی که پیامبر و قرآن را برای

تصویر می‌کشاند (علی‌رغم این واقعیت که تصویرگری انسان در اسلام ممنوع است). زنجیرزن‌ها^(۲) با پشت‌ها و سینه‌های عربان خون‌آلود، دیدنی‌های متداول این مراسم‌ها هستند. قرائت علنی نوشته‌های ائمه برای شیعیان، تا سال‌های اخیر، هم‌ارز نماز جمعه برای سنی‌ها بود. از این‌رو، از دیدگاه شیعیان، زندگی و آیین جامعه شیعه سنی است فوق‌العاده غنی و پرشور. با این‌همه، در نظر بسیاری از سنی‌ها، این امر نشان از افزوده‌های کژبینانه‌ای دارد که دستورات اسلام را زیر پا گذاشته و همسان بدعت‌هاست.

اما برخی از شیعیان تیزبین خاطر نشان می‌کنند که تشیع - فی نفسه - اساساً یک مذهب نیست، بلکه صرفاً «یک راه اندیشیدن در مورد اسلام» است. به بیان دیگر، در مورد ماهیت آنچه بر پیامبر وحی شده است، توافق کامل وجود دارد، اما در مورد آنچه پس از مرگ او رخ داده است، توافقی دیده نمی‌شود. این نوع استدلال بیانگر آن است که وحی - طبق تعریف - امری مقدّس است، اما خود تاریخ اسلام علی‌رغم تلاش‌های زیاد دانشمندان اسلامی بعدی برای یکی دانستن تفسیر مکتبی آن‌ها از اسلام با

توسط مجتهد یا مرجع اداره می‌شود. این کمک‌های مالی در واقع مقیاسی هستند برای اندازه گرفتن اهمیت یک مرجع و شمار پیروانش. مراجع می‌توانند برای حمایت طلاب علوم دینی و روحانیان کم‌اهمیت‌تر، حوزه‌های علمیه و مدارسی دیگر تأسیس کنند، همچنین پرورشگاه بسازند و برای انتشار کتاب سرمایه‌گذاری کنند و نیز به فقرا و نیازمندان صدقه دهند. منابع مالی نه تنها معیاری هستند برای اندازه‌گیری اهمیت مرجع، بلکه به گسترش نفوذ وی نیز کمک می‌کنند.

سرانجام، مرجع به عنوان نماینده یا جانشین امام، دارای اهمیت سیاسی نیز هست، هرچند ماهیت دقیق نقش سیاسی او، تا حدی مبهم مانده است. امامان دوازده‌گانه رهبرانی تلقی می‌شوند که از سوی خداوند برای امور مادی و معنوی ائمت منصوب شده‌اند. حاکمان مسلمانی که پس از علی (علیه السلام) آمدند، نامشروع بودند؛ چراکه آن‌ها رهبری ائمت را از ائمه غصب نموده و به ظلم حکومت می‌کردند. شیعیان می‌توانند با این خلفا مدارا کنند یا با آن‌ها مخالفت ورزند، اما (هیچ‌گاه) در وجدان خود مرجعیت نهایی آن‌ها را نمی‌پذیرند. از این‌رو، این مسئله

راهنمایی، تعلیم و هدایت مسلمانان به راه راست پرستش خود فرستاده است، پس از مرگ پیامبر، ائمت یا ملت او را بدون راهنما رها نخواهد کرد. عشق خداوند به ائمت و علاقه او به سعادت هر مسلمان در دنیا و آخرت، حکم می‌کند که در هر عصری مسلمانان باید راهنمایان و امامانی داشته باشند تا وظیفه مهم تعلیم ائمت در طریق حق را ادامه دهند. کسانی که می‌توانند شریعت خداوند را طبق معنا و مقتضیات امروزی تفسیر کنند، «مجتهد» و یا «مفسر» خوانده می‌شوند.

هر شیعه عامل به وظیفه، تقریباً در همه ابعاد زندگی‌اش، باید از دستورات یک یا چند مجتهد پیروی کند. علاوه بر این، مجتهدان به سبب عدالت، ساده‌زیستی و زهد شخصی‌شان، مورد احترام و سرمشق شیعیان باایمانند. بالاترین طبقه مجتهدان، یعنی مراجع، از لحاظ مالی، منابع قابل توجهی در اختیار دارند. بر هر شیعه وظیفه‌شناسی واجب است که یک مالیات (خمس) و یک کمک خیریه (زکات) به مرجع بپردازد تا او در میان فقرا تقسیم کند. همچنین بسیاری از شیعیان ثروتمند، موقوفاتی دارند که معمولاً به شکل یک ملک درآمدزاست و

قدرتی الزام‌آور، به متحد ساختن مقلدان و پیروانشان می‌پردازند؛ مقلدانی که می‌توان آن‌ها را وابسته به مکتبی واحد و پیروان یک معلم قلمداد نمود. با این حال، این یکپارچگی به سبب این حقیقت مهم، که مراجع متعدّدند، تا حدّی ضعیف شده است. در عمل، همواره در هر دوره خاص، مجتهدان متعدّدی وجود داشته‌اند و به ندرت می‌توان یک مرجع برتر یافت که همه به او مراجعه کنند. گستردگی وسیع جغرافیایی تشیع و مشکل ارتباطات، که جوامع شیعی را به مرجعی محلی، که پاسخگوی مسائل اضطراری آن‌ها باشد، نیازمند ساخته است، تا اندازه‌ای این تکثر را اجتناب‌ناپذیر کرده و تعدّد مجتهدان زمینه کم‌تری برای اختلاف نظر ایجاد می‌کند. با این همه، تجمع مجتهدان در شهرهایی همچون قم، تهران و نجف، در حالی که ارتباطات نیز به صورت فوق‌العاده‌ای بهبود یافته‌اند، موقعیت‌هایی برای اختلاف نظر در میان مجتهدان و در نتیجه، در میان مقلدانشان ایجاد کرده است.

یک شیعه عامل به وظیفه می‌تواند آزادانه در میان مراجع متعدّد، مربّی خود

که پس از غیبت امام دوازدهم، چه کسی صلاحیت دارد مرجعیت سیاسی شیعیان را بر عهده گیرد، همچنان حل نشده باقی مانده است. مراجع به عنوان نمایندگان امام غایب و به سبب تخصص و عدالتشان، هنگام غیبت امام، شایسته‌ترین افراد برای حکومت بر امتند. بنابراین، در آغاز دهه ۷۰ آیه‌الله خمینی کتابی منتشر ساخت که نقطه عطفی در مسئله بود و با شرح و بسط مفهوم «ولایت فقیه» (حکومت فقیه) می‌خواست به شک و تردیدها پایان دهد، در حالی که این مفهوم مورد پذیرش همه علمای بالاتر شیعه نبود. با این همه، مراجع به عنوان بالاترین قدرت در جوامع شیعی، حتی وقتی که زمام قدرت را در اختیار نداشتند، از نفوذ سیاسی قابل ملاحظه‌ای برخوردار بودند و شیعیان عامل به وظیفه در موضوعات سیاسی، از جمله مخالفت با حکومت، جهاد، تشکیل گروه‌های سیاسی و مسائل صد در صد سیاسی دیگر، به آن‌ها مراجعه می‌کردند. البته اوج حکومت سیاسی روحانیان، پس از انقلاب ۱۹۷۹ در ایران تحقق یافت.

بنابراین، مراجع از نفوذ خود بر پیروانشان استفاده می‌کنند و به عنوان

به سنی‌ها، رویکردی آزادانه‌تر به تشیع داده است. در واقع، هنگامی که مرجعی از دنیا می‌رود، تفاسیر و فتاوی او دیگر به پیروانش محدود نمی‌شود، بلکه جانشین او می‌تواند برداشت تازه‌ای از آن‌ها ارائه دهد.

مراجع عهده‌دار رهبری معنوی شیعیان در سراسر مرزهای ملی هستند و همچون مرکز ثقلی برای ایجاد هماهنگی در میان پیروانشان و نیز همانند راهنمایانی در زمان بحران عمل می‌کنند، بخصوص وقتی اشکال دیگر قدرت بالاتر وجود نداشته و یا غیرقابل اعتماد باشند. از این‌رو، طی شورش عمومی که در سال ۱۹۲۰ در عراق علیه بریتانیا به وجود آمد، از مراجع نجف، کربلا و کاظمین، بخصوص محمدتقی شیرازی، در مورد صحت جنگ مسلحانه نظرخواهی شد، هرچند که این شورش صرفاً مذهبی یا شیعی نبود، بلکه به عنوان جنبش ملی عراق علیه استعمارگری بریتانیا قلمداد می‌گردید.

از آنجا که این نظام پیچیده ارجاع (به مرجعیت) ریشه در سنت، فرهنگ و خود زندگی اجتماعی تشیع دارد، قدرت آن در تعیین هویت شیعه به مراتب بالاتر از

را برگزیند و حتی می‌تواند برای نیازهای گوناگون به مراجع مختلف مراجعه کند، اگرچه این امر به ندرت اتفاق می‌افتد؛ چرا که وقتی پیوند وفاداری شخصی به مرجعی ایجاد شد، معمولاً ثابت می‌ماند. از آنجا که گاهی مراجع در مسائل ثانوی و حتی اساسی توافق ندارند، اختلافات آن‌ها در اختلافات درون جامعه شیعه به عنوان یک کل منعکس می‌شود. یکی از موارد برجسته این‌گونه اختلافات، نقش فعال سیاسی بود که خمینی در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰، در مقابل موضوع غیرسیاسی چند مرجع برتر، از جمله آیه‌الله خوئی در عراق و روحانی در قم، برعهده گرفته بود. این روحانیان برتر، که جایگاه مذهبی برتری داشتند و پیروان مذهبی آن دو با هم خیلی بیش از خمینی بودند، هرگز با این مفهوم «ولایت فقیه» موافق نبودند. این اختلاف نظرهای عمده عامل دیگری هستند در اختلافات درون جامعه جهانی شیعه.

نقش برجسته مراجع صرفاً در طول چند قرن اخیر نمایان شده است، اما به بخشی حیاتی از قابلیت تشیع برای ارائه تفسیری مطابق با شرایط جدید تبدیل گردیده و اصولاً در تفسیر اسلام، نسبت

اعتقاد الهیاتی صرف و یا افراد خشک مقدّس بوده و شامل تعداد زیادی از شیعیانی که از نظر عقیدتی ضعیفند نیز می‌شود. آنچه بسیاری از «شیعیان فرهنگی» را به مشارکت در شعائر و فرهنگ عامّه جامعه می‌کشاند، ضرورتاً تمایل الهیاتی نیست، بلکه به این دلیل است که این امور به زبان بومی بیان احوال جامعه تبدیل شده‌اند (همان‌گونه که روزهای مقدّس یهودی بر یهودی‌های نسبتاً سکولار، نفوذ فرهنگی بسیاری داشته‌اند.) از این رو، مکتب تشیع زبانی به وجود آورده که هم لفظی است و هم استعاری و از طریق آن، طیف گسترده‌ای از شیعیان می‌توانند با یکدیگر ارتباط داشته باشند و جهان را تفسیر کنند.

اما این مسئله که چه کسی شیعه است، موضوعی است که در مورد آن، در خود جامعه تا حدّی اختلاف نظر وجود دارد. در نظر بیشتر شیعیان، تعریف «تشیع» آمیزه‌ای است از ویژگی‌های مذهبی، فرهنگی، تاریخی و اجتماعی که معمولاً بر اساس شرایط تولد به دست می‌آید و تعریفی است که در نهایت، خود شخص آن را معین می‌کند. برخی ممکن است بر مؤلفه مذهبی تأکید داشته باشند و برخی

دیگر بر مؤلفه‌های اجتماعی و فرهنگی. با این حال، همه شیعیان چنین تعریف انعطاف‌پذیری را قبول ندارند. از دیدگاه افرادی که دقیقاً پایبند شریعتند، «تشیع» ایمانی مذهبی و روشی برای زندگی مبتنی بر آن ایمان است. تشیع به عنوان یک هویت، از پای‌بندی به ایمان مذهبی تفکیک‌ناپذیر است و عمل فعال است که هویت شیعی را نشان می‌دهد. در این تعریف نصر‌گرایانه، تشیع فرهنگی و تاریخی (برای مثال، شیعه متولد شدن)، که در عقیده مذهبی ریشه ندارد، زمینه کافی برای شیعه قلمداد شدن به وجود نمی‌آورد. در این دیدگاه، شیعیان غیرعامل به وظیفه و «شیعیان فرهنگی» باید از گروه مؤمنان بیرون باشند و نمی‌توان آن‌ها را به عنوان بخشی از جامعه شیعی لحاظ کرد. این دیدگاه سنتی، معمولاً در مواجهه با فشارهای بدون تبعیضی که محیط اجتماعی و سیاسی بر جامعه شیعی تحمیل می‌کند، نادیده گرفته می‌شود، اما همچنان منبع اولیه‌ای برای تنش خواهد بود، که تاکنون در کشورهایی همچون لبنان، مشهود بوده است. اکنون در لبنان، فضای کافی برای شیعیان به منظور اظهار وجود، هست تا از

سال‌های اولیه به بین‌النهرین جنوبی و ساحل خلیج در ارتباطند و در واقع، این امر به منزله نزدیکی با ریشه‌های اسلام است، نه فاصله. اگرچه در نیمه دوم قرن بیستم، رشد فزاینده شهرسازی و سهولت حرکت، محدوده شیعیان را به شهرهای اصلی عربی گسترش داده، اما نواحی ساحلی خلیج همچنان خانه اصلی آن‌هاست.

شیعیان علاوه بر عناصر درونی هویت، که طبیعتاً از عقاید و اعمال مشترک به دست آمده‌اند، یک هویت انتسابی نیز دارند؛ یعنی عناصری از هویت که دیگران به شیعیان نسبت داده‌اند. در اوایل قرن نهم، جریان غالب مسلمانان سنی به شیعیان برچسب «رافضی» یا «ردکننده» زدند، با این استدلال که آن‌ها پس از وفات پیامبر، روند مرسوم جانشینی را نپذیرفتند و از این رو، مبنای کلی مشروعیت سلسله حکومت‌های مسلمانان را رد کردند. (اگرچه مشروعیت بیشتر این سلسله‌ها بر پایه حقایق قدرت استوار بود، نه دلایل الهیاتی یا اخلاقی). علاوه بر این، تردیدی نیست که این برچسب به صراحت، لحن بسدعت‌گذاری دارد و نشانگر رد

نعمت داد و قال در مورد اختصاص تریبونی ویژه شیعیان برخوردار گردند. تشیع به لحاظ جغرافیایی، به یک معنا در حواشی جهان عرب توقف کرده است، اما به معنای دیگر، حقیقتاً در قلب خلیج فارس و جوامع آن قرار دارد که گرد سواحل نفت‌خیز شرق عربستان سعودی، بحرین، جنوب عراق، کویت و تا حد کمتر، امارات متحده عربی، قطر و عمان حلقه زده‌اند. فقط لبنان، آشکارا از این حلقه منطقه‌ای استثناست. در قرن بیستم، تشیع در مراکزی که تاریخ جهان عرب در آن شکل گرفته است، همچون قاهره، دمشق، بغداد، ریاض یا جدّه، به چشم نمی‌خورد. اما این مجاورت جغرافیایی در منطقه خلیج، تردّد در مناطق شیعی‌نشین را تسهیل کرده و به وصلت و پیوندهای خویشاوندی انجامیده است. در واقع، بسیاری از شیعیان منطقه ساحلی خلیج را، که به صورتی نسبتاً با ثبات در آن زندگی می‌کنند، ناحیه مرکزی شیعی قلمداد می‌کنند. در حالی که از دیدگاه سنی‌ها، شیعیان حتی از نظر اسلامشان، در حاشیه قرار دارند، اما واقعیت غیر از این است. این مناطق کاملاً با گسترش اسلام در

جنبشی بدعت‌گذار به شمار می‌رود که اصول اسلام را تضعیف کرده است.

از جنبه سیاسی، تلقی عمومی این است که شیعیان از ابتدا ساز مخالف می‌زدند و تمایلی به حمایت از نظام خلافت (جانشینی) و نظم مرسوم نداشتند. بنابراین، تشیع فتنه‌ای است که برای از میان بردن یکپارچگی امت طرّاحی شده است. در نهایت، تشیع متهم است به اینکه یک ایدئولوژی و جنبش غیرعربی است که موالی (مسلمانان غیرعرب) آن را ساخته و به ترویجش پرداخته‌اند تا بدین وسیله، فرهنگ عرب و ویژگی عربی اسلام و در واقع، خود اسلام را، که بهترین فرآورده عرب‌هاست، تضعیف کنند. در دوران معاصر، نویسندگان ملیت‌گرای عرب این اتهام آخر را علیه تشیع، تحت عنوان «شعوبی‌گری» (ضدّ عربیت) مجدداً رواج داده‌اند.

از این‌رو، بر اساس این اتهامات، اشتغال شیعیان به کارهای عمومی محدود شده و این محدودیت همچنان ادامه دارد. مشارکت سیاسی آنان نیز محدود به شورش‌های ناموفقی است که در دوران خلفای اموی و عباسی صورت

آموزه‌های غالب اسلامی (سنّی) و کج‌روی مذهبی احتمالی است، و این فقط گامی است کوتاه از «الرافضه» (آن‌ها که نپذیرفتند) تا «المرفوضون» (آن‌ها که پذیرفته نشدند)، که مستلزم طرد شیعیان از بدنه اصلی سیاست یا امت اسلام است.

از این‌رو، هویت شیعی به همان اندازه که از ویژگی‌های داخلی متأثر است، از فشار خارجی که محیط اطراف بر این جامعه وارد می‌کند نیز تأثیر می‌پذیرد. شیعیان بجز دوره‌هایی کوتاه، همواره درجات گوناگونی از طرد، تبعیض یا آزار و اذیت را تحمل کرده‌اند. آن‌ها در سه موضوع الهیات، سیاست و (در عصر جدید) وفاداری به حکومت، مورد عیب‌جویی قرار گرفته‌اند. احترام شیعیان به دوازده امام، اعتقاد آن‌ها به قدرت شفاعت، و زیارت‌ها، نمازها و قربانی‌هایی که در حرم‌ها انجام می‌دهند، در ظاهر مخالف اصل یگانگی خداوند (توحید) است؛ اصلی که اساس اسلام است و در چشم ستیان تصویری مشکوک و کژاندیش از تشیع ترسیم می‌کند. سرانجام، تشیع فرقه‌ای جداگانه از اندیشه اسلامی تلقی نمی‌شود، بلکه

تاریخی از عدالت - به معنای حقوقی اش - افزوده است و آن «پیروی از اراده عادلانه خداوند» و «عمل بر طبق اراده حق خداوند» است. تعبیر سیاسی این مفهوم آن است که تنها حکومت مشروع، حکومتی است که از اراده حق خداوند پیروی کند، و عدالت اجتماعی و برابر بودن مسلمانان نیز از مظاهر عدل الهی است. با این معیار، بیشتر حکومت‌های مسلمان تقریباً در همه ابعاد، ظالمانه رفتار کرده‌اند.

آنچه بعد فرهنگی - مذهبی هویت شیعه را تقویت می‌کند، این است که آنان از نظر اجتماعی، به عنوان طبقه‌ای فرودست، فقیر و بی‌سواد در جهان عرب، از جنوب لبنان گرفته تا بحرین، شناخته شده‌اند. شیعیان زندگی خود را تحت ظلم می‌دانند، و در برداشتی نوین، آن را این‌گونه تفسیر می‌کنند که حکومت استبدادی حقوق آن‌ها را زیر پا گذاشته، به گونه‌ای تبعیض‌آمیز عمل می‌کند. شیعیان به الگویی از فقر و فراموش‌شدگی اشاره می‌کنند که از اعمال تبعیض‌آمیز حکومت‌ها، از دوره عثمانی تا عصر حاضر، ناشی شده است. شیعیان از لبنان گرفته تا بحرین، به عنوان رعایا و

گرفتند و همچنین دوره کوتاهی از تساهل که سلاطین محلی در قرون دهم و یازدهم برقرار کرده بودند. در بیشتر دوران تاریخ اسلام - جز آنچه گذشت - انزوای سیاسی برای شیعیان امری متداول بود. در نتیجه، شیعیان از زندگی عمومی و امور حکومتی کناره‌گیری کرده و در پی آن، در امپراتوری عظیم اسلام نادیده گرفته شدند. البته از آغاز قرن شانزدهم، ایران استثنای مهم این قاعده به شمار می‌رود.

هرگونه مطالعه‌ای در مورد هویت شیعه، در جهان عرب امروز، در چارچوب لوازم، تبعات و نتایج جایگاه شیعیان به عنوان رافضه و مرفوضون (آن‌ها که طرد کرده و طرد شده‌اند) صورت می‌گیرد. وضعیت شیعیان در حکومت‌ها و جوامعی که در آن زندگی می‌کنند، میراثی است تاریخی که از نپذیرفتن مشروعیت حکومت و طرد متقابل شیعیان از جانب حکومت سنی و نیز تحریم و انزوای ناشی از آن‌ها، به دست آمده است. «عدل» و مفهوم مقابل آن، یعنی «ظلم» (بی‌عدالتی یا ستم)، در اندیشه الهیاتی، اجتماعی و سیاسی شیعه، نقشی برجسته دارد. عدل در فرهنگ شیعی، بعدی الهیاتی به فهم

بخش روستایی و فقیر جوامعشان محسوب می‌شوند. آن‌ها طی دهه‌های متمادی، از پیشرفت شهرنشینی و تجدیدی که در جهان عرب پس از جنگ جهانی اول شروع شد و پس از جنگ جهانی دوم سرعت یافت، عقب‌نگه داشته شدند. مزایای تجدید، که در تعلیم و تربیت، خدمات بهداشتی، ارتباطات، فرصت‌های شغلی و سطح بالاتری از زندگی نمود می‌یابد، بسیار دیر به مناطق شیعی نشین انتقال یافت و امروزه نیز فقر و توسعه‌نیافتگی نسبی شیعیان در جنوب لبنان، جنوب عراق و در روستاهای بحرین احساس می‌شود. این مناطق تا دهه ۱۹۶۰، سواحل دورافتاده‌ای بودند که محرومیت آن‌ها نهفته و فراموش شده بود و عمدتاً بر کشاورزی اتکا داشتند. کشاورزی نیز در این نظام‌های اقتصادی، که به طور فزاینده‌ای به نفت، خدمات مالی و فرایند صنعتی شدن متکی‌اند، بخشی رو به زوال است.

احساس تبعیض و بی‌عدالتی، که برای شیعیان در جامعه مقدّر شده، مشخصه رایج و مهمّ خودآگاهی و یکپارچگی شیعی است و حتی شیعیانی که تعلق اندک به آموزه‌های دینی دارند، آن را

احساس می‌کنند. یکی از دانشمندان شیعه به طعنه، این‌گونه اظهار نظر می‌کند که شاید شیعیان «نباید شکایتی داشته باشند»؛ چرا که عقیده آن‌ها، به آنان آموخته است که سرنوشت برای آن‌ها رنج را رقم زده و این‌که تقدیر آن‌ها بر این است که تا مهدی نیامده، به حکومت نرسند. از دیدگاه ایشان، معضل اصلی فلسفی شیعیان، از این نوع اعتقاد ناشی شده است. آیا آن‌ها صرفاً باید با بی‌اعتنایی و در سکوت، رنج را تحمل کنند؟ یا اینکه باید با افزودن توان جامعه شیعی و فراهم آوردن مقدمات اولیه ظهور مهدی، به (روند) تاریخ کمک کنند؟

بسیاری از شیعیانی که خود را در قالب اصطلاحات غیرفرقه‌ای تعریف می‌کنند، به این امر پی برده‌اند که دیگران علی‌رغم تعریف آن‌ها از خود، آن‌ها را ابتدا شیعه به حساب می‌آورند. از آنجا که این نسبت، برجسی است که جهان خارج بر آن‌ها نشانده، آن‌ها قدرت تغییر آن را ندارند. شیعیانی که در این تحقیق با آن‌ها مصاحبه شده، با نارضایتی اظهار داشته‌اند که گریزی از برجسب «تشیّع» نیست، و حتی اگر یک شیعه پیرو تسنن

می‌بیند و معتقد است که تقدیر شیعیان بر این بوده که همواره بیگانه، محصور در خود و در ترس از مواجهه با دیگران باشند. پیامد این دیدگاه، پیدایش یک سنت طولانی تقدیرباوری سیاسی و کناره‌گیری از امور عمومی است که شیعیان را از نظر فیزیکی و اجتماعی، در قسمت‌های دورافتاده‌ای محصور کرده است تا در آن کنج تاریک، از حافظه عرب محو شوند.

انشعاب‌های شیعیان

تقسیم‌بندی شیعیان به عنوان یک جامعه، از عوامل گسترده‌ای متأثر است. برخی از این عوامل را شرایط خارجی تحمیل می‌کنند که واضح‌ترین آن‌ها مرزهای سیاسی بین کشورهای عربی است که جوامع شیعه گسترده‌ای در آن‌ها زندگی می‌کنند. علی‌رغم این واقعیت که شیعیان در شکل‌گیری زندگی عمومی جوامعشان حرفی برای گفتن ندارند، شرایط خود آن‌ها، به صورتی اجتناب‌ناپذیر، متأثر از پیشرفت‌های تاریخی و اقتصادی است که در محیط نزدیکشان صورت می‌گیرد. برای مثال، در دهه ۱۹۲۰، در حالی که شیعیان عراقی به مقابله با قیومیت

شود، در نظر سنی‌ها، شیعه باقی می‌ماند. این تلقی از تفاوت بنیادی، در سطحی عمومی، به فرهنگ عامیانه نیز سرایت کرده است: در فرهنگ عامیانه لبنان، اعتقاد بر این است که شیعیان دم دارند؛ در عربستان سعودی، شایع است که شیعیان پیش از خوردن غذا به آن تف می‌کنند؛ وهابی‌های متعصب معتقدند که دست دادن با شیعیان، وضو را باطل می‌کند؛ بسیاری از وهابی‌ها معتقدند که اغلب شیعیان به دنبال این هستند که در طول حج، مخفیانه، خانه کعبه (زیارتگاه اصلی در مکه) را با مدفوع انسانی آلوده کنند؛ در عراق، پس از جنگ خلیج، مقاله‌ای در روزنامه رسمی حزب بعث، شیعیان جنوب را متهم کرد به اینکه افزون بر معایب اخلاقی دیگر، مبتلا به فساد و انحرافات جنسی نیز هستند. هرچند این مسائل اوج تعصبات عامیانه‌اند، نشان از بن بست‌های دارند که شیعیان دچار آن شده‌اند. در تحلیل نهایی، این امر مطرح نیست که فرد چگونه خود را تعریف می‌کند، بلکه تعریف جامعه‌ای که در آن قرار دارد، هویت و مناسبات او را متعین می‌سازد. در نتیجه، تشیع به نگرشی تبدیل شده است که جهان را آکنده از ظلم

کویت، مجبور شدند با ارتش عراق، که اکثریت سربازان رسمی آن شیعه بودند، بجنگند. اگرچه ایران، در جنگ با عراق، به دنبال استفاده از شیعیان عراقی به عنوان ستون پنجم خود بود، و عراق نیز احتمالاً امید داشت که شیعیان کویتی را دست کم وادار به بی‌طرفی کند، در واقع، در هر دو مورد، جوامع شیعی توانستند به خوبی وفاداری مطلق خود را به حکومتی که در آن اقامت دارند، نشان دهند. ناگفته پیداست که شیعیان، به رغم جمعیت زیادشان، تقریباً هیچ تأثیری بر روابط میان حکومت‌ها ندارند.

اما منشأ بیشتر اختلافات شیعیان در درون جامعه قرار دارد. مؤلفه‌های مشترک بسیاری از هویت فرهنگی و مذهبی شیعی و درد مشترک، در واقع، تا حدی موجب اتحاد جامعه می‌شود و ممکن است به ظاهر، نیروی متحد و منسجم با اهداف و سرنوشت مشترک ایجاد کند. با این حال، عقاید و تجارب مشترک در واقع، توان جامعه را صرف غلبه بر اختلافات درونی کرده است. جامعه شیعی عرب، متنوع و در برخی موارد، به خودی خود، متفرق است که این امر توانایی آن را برای ایجاد هماهنگی

بریتانیا برخاستند و شورشی علیه حضور بریتانیا در عراق صورت دادند، شیعیان بحرین برای مصون ماندن از بی‌عدالتی‌های خاندان و طوایف حکومتی، به مقامات بریتانیایی متوسل می‌شدند. این واقعیت، همراه با رژیم‌هایی که کنترل‌های امنیتی سختی اعمال می‌کنند، بیانگر این است که مسافرت راحت و غیررسمی از مرزهای منطقه، همواره ساده نبوده است. در سال‌های اخیر، ارتباطات بین جوامع شیعی، به دلیل روابط امنیتی حکومت‌های منطقه، حتی محدودتر نیز شده است و حال آنکه فرصت‌های شیعیان برای تثبیت حمایت و همکاری میان‌مرزی، مشکل‌تر شده است.

تقسیم‌بندی‌های دیگری نیز در جوامع شیعی به وجود آمده که ناشی از ماهیت روابط بین رژیم‌های کشورهای است که در آن زندگی می‌کنند. ماهیت روابط ایران و عراق روشن‌ترین نمونه از این مسئله است. در تنش‌های شدیدی که میان دو کشور وجود داشت و در عمل، به هشت سال جنگ بین آن‌ها در دهه ۱۹۸۰ انجامید، شیعیان در این میان گرفتار شدند. شیعیان کویت در جنگ علیه

محدود ساخته و تعریف اهداف مشترک را مشکل تر کرده است، چه برسد به دست یابی به آن. بسیاری از عواملی که شیعیان را متحد می کنند، می توانند عامل تفرقه آن‌ها نیز باشند. در حالی که آموزه‌های دینی یک ویژگی مشترکند، ممکن است تفرقه انگیز نیز باشند. (برای مثال) نهاد مرجعیت، هم عامل پیوند است و هم منبعی برای اختلاف. (علاوه بر این) طبقه و جایگاه اقتصادی، شیعیان یک جامعه واحد را متفرق می کند و جهت گیری سیاسی نیز می تواند عاملی باشد برای اختلاف.

تنوع در تعهد مذهبی

اولین منبع اختلاف در بین شیعیان، میزان پای بندی مذهبی آن‌هاست. همه شیعیان به طور مساوی، به تشیع عمل نمی کنند و میزان پای بندی آن‌ها به تعالیم تشیع نیز یکسان نیست. از دهه ۱۹۷۰، تعداد شیعیانی که دستورات عملی اسلام، همچون نماز و روزه را مراعات می کنند و اعمال دین دارانه‌ای همچون شرکت در محافل تلاوت قرآن یا احادیث دوازده امام را بجای می آورند و روز مقدس عاشورا را گرامی می دارند، رو به افزایش

است. حسینیه‌ها، یعنی مراکز شیعی که در آن‌ها نماز، جشن و نشست‌های جمعی برگزار می شود، جمعیت بیشتری را به خود جلب می کنند. با این حال، قیدهای قابل ملاحظه‌ای در این گرایش وجود دارند: اولاً، افزایش پای بندی مذهبی در بین شیعیان، بخشی از احیای کلی اسلام است و نشانه‌ای از اینکه تعداد شیعیانی که به مذهب بازگشته‌اند از دیگر مسلمانان بیشتر باشد، در دست نیست. ثانیاً، همان‌گونه که در مورد سنی‌ها نیز این چنین است، افزایش دین داری در میان شیعیان، به هیچ وجه، کلی یا به یک شکل نیست. اعتقاد مذهبی شیعیان طیفی است که از پای بندی شدید، تا بی تفاوتی را در بر می گیرد و این تفاوت‌ها موجب شکافی جدی در جامعه شیعی شده است.

میزان پای بندی اعتقادی، مسئله هویت را مجدداً مطرح می کند. افراد تا چه حد می توانند ادعای تشیع داشته باشند، بدون اینکه قاطعانه اصول آن را باور کنند؟ آیا بی بندوباری مذهبی، از شدت هویت یک شیعه می کاهد؟ شیعیان همواره این سؤالات را می پرسند و با آن مواجهند. افزون بر آن، از آغاز قرن بیستم،

شیعیان در معرض تأثیرات بسیاری هستند که کم و بیش با تشیع بیگانه‌اند: یکی از آن‌ها فرهنگ، نهادها و تعلیم و تربیت غربی است. دیگری نفوذ قدرتمندی است که ایدئولوژی‌های سوسیالیستی از نیمه قرن به بعد، بر جوامع شیعی سراسر منطقه داشته‌اند. عامل سوم اشکال گوناگون ملیت‌گرایی عربی است که شیعیان بسیاری از آن حمایت کرده‌اند؛ همچون، ناصرگرایی، بعث‌گرایی به اشکال گوناگون و جنبش‌های کوچک‌تر دیگر. این بنیان‌های سیاسی، از مذاهب طفره می‌روند و دست‌کم به صورتی ظاهری، به دنبال این هستند که از آن فراتر روند. در نتیجه این حمایت‌های فکری جدید، پیوندهای مذهبی بسیاری از شیعیان، امروزه بسیار بی‌انسجام‌تر از اوایل قرن است.

لاادری‌گری آشکار به سبب بدنامی و کيفر سنگینی که اسلام برای ارتداد تعیین کرده است، به ندرت دیده می‌شود. با این حال، در درون این خط قرمز، درجاتی نامتناهی از اعتقاد به تعالیم شیعی وجود دارند. اغلب شیعیان در ابتدایی‌ترین سطح، مدعی‌اند که به اسلام و اصول گسترده‌ی مربوط به آموزه‌های شیعی،

همچون مشروعیت تلاش علی [علیه السلام] برای خلافت، جایگاه خاص دوازده امام و آرمان بحق شهادت حسین، [علیه السلام] اعتقاد دارند. اما همگان اصل عصمت دوازده امام را نمی‌پذیرند و ممکن است برخی مدح و ستایش حسین [علیه السلام] و دیگر امامان را افراط بیجا بدانند. چپ‌گرای شیعه تکیه بر مذهب را به عنوان عامل وحدت، نمی‌پذیرند و در مقابل، بر اهمیت سرکوب سیاسی برای اتحاد جامعه تأکید دارند. چپ‌گراها اغلب در مورد مبنای مذهبی تبعیض، تردید دارند و این امر را به نیاز به حفظ منافع طبقاتی و برتری سیاسی نسبت می‌دهند. این (نوع) شیعه‌گری، که از جنبه عقیدتی بدان بی‌اعتقادند، اغلب مورد انتقاد شیعیان مؤمنی است که در حالت افسراطی معتقدند: پای‌بندی مذهبی، عنصری حیاتی از هویت است و شیعیانی که به وظیفه خود عمل نمی‌کنند، اساساً شیعه نیستند و نمی‌توانند جزو جامعه شیعی به شمار آیند. کسانی که سخت به تشیع وفادارند، دوست دارند خود را نمایندگان حقیقی جامعه شیعی، پیشوایان و پیشگامان نهضت آزادی تشیع تصور کنند.

اختلافات سیاسی

دیدگاه‌های مختلف در مورد ماهیت حکومت، شرایط لازم برای مشروعیت حکومت و نقش اسلام در سیاست، چارچوب دیگری برای بحث در میان شیعیان شکل می‌دهند. این مباحث منحصر به اسلام‌گرایان و سکولارها نیستند، بلکه هر مسلکی ناخودآگاه به آن می‌پردازد. اسلام سیاسی در بنیادی‌ترین سطحش، معتقد است که شریعت اسلامی باید به عنوان قانون کشور و تنها منبع قانون‌گذاری باشد. بسیاری از شیعیان با اسلامی شدن حکومت در چنین سطحی مخالفند. در یک قطب این استدلال، کسانی قرار دارند که اصرار بر حداکثر اسلامی شدن دارند و فقط یک حکومت اسلامی مبتنی بر شریعت و قرآن، برای آن‌ها مشروعیت دارد. در طرف دیگر، سکولارهای ثابت قدمی هستند که بر اساس این اعتقاد، که اسلام انتخاب و عملی شخصی است، بر جدایی مسجد و حکومت اصرار دارند. در میان این دو طیف، درجات متفاوتی از اعتقاد وجود دارند.

با نگرشی سطحی، به نظر می‌رسد که این اختلافات سیاسی، با تقسیم‌بندی بر

اساس پای‌بندی مذهبی تداخل پیدا می‌کنند، اما در واقع، این دو خط افراطی ضرورتاً بر هم منطبق نمی‌شوند. هرچند می‌توان گفت شیعیانی که اعتقاد مذهبی ضعیفی دارند، از نظر سیاسی به سکولاریسم متمایلند، اما بسیاری از آن‌ها به ضرورت تعیین اسلام به عنوان دین حکومت (که ضرورتاً با «حکومت اسلامی» هم معنا نیست) و تصدیق ارزش احکام اخلاقی آن در زندگی عمومی، اذعان دارند. به همین صورت، همه شیعیانی که با شور و شوق به مذهب گرایش دارند، اسلام‌گرایان سیاسی نیستند؛ به این معنا که در برخورد با مسائل عمومی، بر پای‌بندی راسخ به شریعت اصرار داشته باشند. برخی از شیعیان مؤمن بر مبنای سنت تقدیرگرا، تشیع خود را موضوع ایمان شخصی می‌دانند که باید از سیاست تفکیک شود. همچنین یک ایراد نص‌گرایانه وجود دارد که از معضل اعتقادی حکومت در تشیع برخاسته است. بر اساس دیدگاه افراطی شیعه، صرفاً با رهبری امامی که با راهنمایی الهی برگزیده شده است، می‌توان حکومت حق (یعنی حکومت اسلامی) تشکیل داد و حکومت‌های

مناسب داشتن، برابری در مقابل قانون و فرصت برابر، مرتبط است. سکولارهای شیعه در عین اینکه نارضایتی‌های شیعی را تکذیب نمی‌کنند، آمادگی کمی برای اتخاذ لحن و بیانی صرفاً شیعی دارند و مسئله را در زمینه گسترده‌تری مطرح می‌کنند که حکومت مطلقه در تأثیرگذاری بر کل جمعیت ناکام می‌داند. آنچه در وهله اول، تفاوتی ظریف به نظر می‌رسد، در واقع شکافی عمیق در رویکرد سیاسی دو گروه شیعه به چگونگی حل مسائل شیعی است.

با این حال، درخور توجه است که خط مشی سومی در مورد چشم‌انداز سیاسی شیعی در حال ظهور است که فراتر از برنامه کار یک شیعه سکولار یا دست کم غیراسلام‌گراست؛ با این همه، متعهد کمک به منافع شیعی و جبران نارضایتی‌هاست. این خط مشی، خط مشی‌ای است پیش‌گام که به دنبال راه‌های جدید است و روشن نیست که آیا می‌تواند مشروعیت یابد و یا مورد پیروی واقع شود، اما پراکندگی بیشتری در وضعیت سیاسی شیعی به وجود می‌آورد.

دیگر فاسدند. بنابراین، در غیبت امام، جست‌وجوی حکومت اسلامی یا اعلان آن بی‌معناست و شیعیان مجبورند تا آخرالزمان با حکومت فاسد بسازند. با این حال، محکم‌ترین دلیل برای تعدیل دیدگاه‌های شیعی در مورد اسلام‌گرایی سیاسی، موانع عملی است که از عوامل داخلی و منطقه‌ای ناشی شده‌اند.

در کشورهایی که شیعیان در اقلیتند، نمی‌توانند امیدی به تحقق حکومت اسلامی داشته باشند، حتی اگر جامعه شیعی به دنبال چنین چیزی باشد. تلاشی مشابه در حکومت‌هایی که شیعیان اکثریت آن را شکل می‌دهند، در نظر اقلیت‌های سنی، حتی موانع بیشتری از موانع قبلی برای دستیابی شیعیان به قدرت غالب سیاسی را پدید می‌آورد. افزون بر این، اختلاف نگرش به ماهیت حکومت، در خط مشی‌های سیاسی، که سکولارها و اسلام‌گرایان - به ترتیب - اتخاذ کرده‌اند، منعکس است. اسلام‌گرایان شیعه به خط مشی صرفاً شیعی قایلند که بر نارضایتی‌های جامعه تأکید دارد و در پی جبران و اصلاح (امور) شیعیان است، اگرچه این امر اغلب با مسائل ملی دیگر، همچون نماینده

مرجعیت

در میان شیعیان عامل به وظیفه مرجعیت - نهاد رهبری معنوی (و شاید سیاسی) - نشان از موضوع دیگری برای اختلاف است. مرجع تقلید در تشیع، مقامی است که روحانیان از طریق فرایند سیال دست‌یابی به شهرت در علوم دینی و جمع‌آوری پیروانی معتنابه در میان مردم، به دست می‌آورند. هیچ مقرراتی برای انتخاب یا انتصاب مرجع وجود ندارد. از این‌روست که هم‌زمان، مراجع متعددی می‌توانند وجود داشته باشند. از آنجا که هیچ مرجع یگانه‌دارای مقبولیت جهانی وجود ندارد، یک شیعه مؤمن می‌تواند هر یک از رهبران معنوی متعدد را انتخاب کند. این تعدد مراجع، بخصوص پس از فوت آیه‌الله خمینی در ایران ۱۹۸۹ و آیه‌الله خویی در عراق ۱۹۹۲، به وجود آمده است.

اگرچه قلمرو اصلی رهبری مراجع مسائل اعتقادی، علم مذهبی و رفتار شخصی است، اما در واقع، نفوذ آنها مربوط به حوزه وسیعی از فعالیت است که بر روابط بین اشخاص و جامعه شیعه و جامعه به طور کلی تأثیر می‌گذارد. با تعمیم معنا، می‌توان گفت: گروهی از

شیعیان، که از مرجع واحدی پیروی می‌کنند، احتمالاً امور مربوط به نظم اجتماعی و سیاسی خود را به طور یکسان، مطابق تعالیم مرجعشان تعریف می‌کنند. این امر به نوبه خود، اختلافاتی بین گروه‌های شیعی نه تنها در امور اعتقادی و شخصی، بلکه در مسائل عمومی ایجاد می‌کند. برای مثال، در دهه ۱۹۸۰، پیروان خمینی، نگرشی انقلابی و کاملاً فعال به زندگی سیاسی و حضور تشیع در عرصه عمومی داشتند. در همان زمان، پیروان خوئی از سنتی تقدیرگرایانه‌تر، که بر خصوصیات تقوای شخصی و موضعی بی‌تفاوت در مسائل عمومی تأکید داشت، پیروی می‌کردند. همچنین دو آیه‌الله، یکی در ایران و دیگری در عراق، دست به تأسیس مراکز آموزشی رقیبی زدند که پیامدهایی نیز در جهت‌گیری جغرافیایی پیروانشان به همراه داشت. مراکز ایران، بخصوص قم، به قیمت نابودی مراکز عراقی رشد نموده، تعداد فزاینده‌ای از عالمان شیعی را از جهان عرب به خود جذب کرده‌اند و برای جوامع شیعی، مشکلاتی در مورد تابعیت پدید آورده‌اند. پس از فوت خوئی و خمینی، رقابت‌های بین مراجع متعدد و

دست مسی آمد، زمین‌داران شیعه در جنوب و تجار در بغداد و شهرهای جنوبی، قسمت اعظم ثروت کشور را تحت کنترل داشتند. این‌گونه تجار یا طبقه زمیندار، در حد کم‌تری، در اغلب کشورهای منطقه وجود داشتند. در حالی که در دهه‌های نخستین این قرن، قدرت سیاسی در دست منتقدان سنی بود، برخی از خانواده‌های شیعی در کویت، بحرین، امارات متحده عربی، لبنان و عراق نیز می‌توانستند به رفاه اقتصادی دست یابند.

طبقه اجتماعی، عنصری نیرومندتر از هویت است که فقیر را از غنی، شهری را از روستایی و تحصیل کرده را از نیمه تحصیل کرده جدا می‌سازد. پیشرفت‌های اقتصادی و علمی برخی از شیعیان، موجب تفاوت آن‌ها با انبوه فقیرتر هم‌مسلکانشان شده است؛ اولاً، زمین‌داران و تجار ثروتمند در لبنان، عراق و (تا حدی) عربستان سعودی از ولایات به شهرهای بزرگ مهاجرت کردند و به این وسیله، با اکثریت روستائین از نظر جغرافیایی، بیگانه شدند؛ افزون بر اینکه شهرنشینان ثروتمند با ارزش‌های شهر آشنا شدند و آداب و رسوم شهری پیش

پیروانشان، حتی در داخل ایران، شدیدتر شده است. این در حالی است که در لبنان، رقیب جدیدی برای نقش مرجعیت، یعنی سید محمد فضل‌الله، پدیدار گشته است. در عربستان سعودی، شیعیان دو دسته شده‌اند: پیروان «خط امام» یا تعالیم آیه‌الله خمینی که ویژگی انقلابی دارند و پیروان تعالیم آیه‌الله شیرازی که احتیاط در عرصه سیاسی را تبلیغ کرده است.

تفاوت‌های اجتماعی

اشکال سنتی قشر بندی اجتماعی، که جوامع شیعی را نیز تقسیم‌بندی می‌کنند، روابط درون جامعه و نیز روابط بین جامعه و نظم سیاسی اجتماعی رایج را تحت تأثیر قرار می‌دهند. هرچند شیعیان درصد بسیار بالایی از قسمت‌های فقیرنشین جامعه عرب در منطقه خلیج و لبنان را تشکیل می‌دهند و از فرصت‌های اقتصادی و شغلی کمتری برخوردارند، با این‌همه، حتی در جوامعی که شیعیان در آن‌ها از امتیازات کمتری برخوردارند نیز شیعیان ثروتمند و تحصیل کرده به چشم می‌خورند. در عراق، که تا دهه ۱۹۶۰، ثروتش از مالکیت زمین و تجارت به

امر متهم می‌کنند که «اصالت خویش را از دست داده» و خود را به نظام واگذار کرده‌اند. در نتیجه، طبقات اجتماعی گوناگون، فهم متفاوتی از واقعیت سیاسی دارند که تفاسیر مختلفی از مشکلات و برداشت‌های گوناگونی از راه‌حل‌های مطلوب پدید می‌آورد.

به دلیل این خطوط افراطی متنوع و گاه متداخل، سخن گفتن از یک جامعه شیعی یکدست، در هر یک از کشورهای منطقه غیرممکن است. پیوندهای مشترک مذهبی، فرهنگی و تاریخی گاه خود منشأ اختلاف نظر و مشاجره می‌گردند و متأثر از ناقل‌های تاریخی و فرهنگی دیگری هستند که دست کم از ابتدای قرن به کار افتاده‌اند. رشد خود آگاهی شیعی، تا حدی این اختلافات را تعدیل کرده و نیروی بیشتری به سوی هدف مشترک سوق داده است. اما این مرحله از اتحاد مهم‌تر، ممکن است نشانه دوره‌ای از نزاع برای شیعیان باشد و به سادگی تحت شرایط سیاسی مساعدتر از میان برود. چنین روندی را می‌توان در تاریخ جنبش شیعی در لبنان مشاهده کرد. در آنجا وقتی در دهه ۱۹۷۰، شیعیان نقش سیاسی مهم‌تری در نظام سیاسی به دست

گرفتند و از این‌رو، به آسانی در زندگی معمول شهر غرق شدند. برای این شیعیان، فرهنگ غالب، از مبنای شیعی به مبنای شهری، با تنوع و کثرت فرهنگی‌اش، تغییر یافته است. یک طبقه شیعی متوسط و فوق متوسط ساکن در مراکز شهری، که به جوامع دیگر نزدیک بوده و اغلب با فرهنگ‌های بیگانه مواجه است، ساده‌تر به حکومت احساس نزدیکی می‌کند، حتی اگر قدرت کمی در عرصه سیاسی داشته باشند.

این تفاوت‌های طبقاتی به روابط و خود آگاهی‌های گوناگونی در میان شیعیان می‌انجامد، در حالی که امتیازات اقتصادی، غالباً در تفاوت‌های حوزه‌های دیگر منعکس می‌شوند. فقط شیعیان ثروتمندتر و شهرنشین می‌توانند برای تحصیل یا کار به غرب سفر کنند. نفوذ اقتصادی این طبقه، راه‌های جدیدی برای ارتباط با جهان و نوگرایی ایجاد کرده است که برای طبقاتی که سنتی‌تر و از نظر اقتصادی فقیرند، بیگانه است. شیعیان ثروتمند و شهری به صورت غریزی، گرایش دارند که طبقات روستایی فقیر را عوام الناس تلقی کنند، در حالی که روستاییان اغلب، طبقات متوسط را به این

طبیعی نقش برجسته‌ای بود که علما در هدایت جامعه ایفا می‌کردند.

چه چیزی موجب احیای شیعی شد؟ عوامل متعددی در این امر دخالت داشته‌اند که برخی از آن‌ها خاص شیعیان نیستند. هم سنی‌ها و هم شیعیان در برخورد با مسائلی دچار سرخوردگی شده‌اند؛ از جمله: تجدّد و ایدئولوژی‌های نوع غربی، شکست حکومت‌های عرب در مسئله فلسطین و خدشه در جامعه که به دنبال شهرنشینی و دیوان سالاری به وجود آمد، بدون اینکه در مقابل، منافع محسوسی برای توده مردم داشته باشند تمامی این مسائل به افزایش رشد پای‌بندی شیعه به مذهب، هم به عنوان اعتقاد شخصی و هم به عنوان ایدئولوژی سیاسی، کمک می‌کنند. احیای شیعی ریشه‌های دیگری در تجربه شیعی دارد که از این امور ناشی شده‌اند: انزوای دیرین سیاسی، ممانعت حکومت از آزادی مذهبی، تضعیف آزادی عمل و استقلال مالی نهادهای مذهبی، و تبعیض اجتماعی و اقتصادی فراگیر. در قسمت بعد، خواهیم دید که فرآیند سیاسی‌سازی چگونه در جهان عرب رخ داده است.

آوردند، یک جنبش فرقه‌ای در زمینه‌های طبقاتی، مذهبی و جغرافیایی تجزیه شد. یادآوری وجود این اختلافات متعدد در میان شیعیان، آنگاه اهمیت می‌یابد که بیگانگان تصویر ترسناکی از مفهوم «شیعه در قدرت» - برای مثال در عراق آینده - ارائه می‌دهند. در شرایط عادی، شیعیان با غیرشیعیانی که اذهانی مشابه و منافع مشترک با آنان دارند، ائتلاف می‌کنند که با فرارفتن از حد و مرز، به سختی می‌توان آن‌ها را منافع جمعی تلقی کرد که عمدتاً تحت ستم و محرومیت به وجود می‌آیند.

رشد آگاهی سیاسی شیعیان

احیای تشیع، که در دهه ۱۹۶۰، ابعاد سیاسی فعالی به خود گرفت، شکلی از احیای اسلام سیاسی به صورت کلی است و با احیای اسلام سنی در برخی از مقاصد و اهداف یکسان، سهیم است. علاوه بر این، احیای شیعی را می‌توان ناشی از احساس قوی بی‌حرمتی و محرومیت از حق رأیی دانست که شیعیان - به طور خاص - تجربه کرده‌اند. اسلام‌گرایی شیعی بر خلاف اسلام‌گرایی سنی، از آغاز، از مؤلفه قدرتمند رهبری روحانیت برخوردار بود. این امر نتیجه

ظهور شیعیان سیاسی

گسترش یک هویت سیاسی شیعی توسعه‌ای است که در پاسخ به نیازی دیرینه، اجتناب‌ناپذیر است. مخالفت سیاسی شیعی بر مبنای پیش‌زمینه تقدیرگرایانه سنتی‌تری که قرن‌ها بر زندگی شیعی مسلط بود، پا به عرصه نهاد. تقدیرباوری در واقع، فقط یک بعد واکنش شیعی به جهانی آکنده از ظلم است. هرچند رهبران روحانی شیعی به لحاظ تاریخی، مدعی کناره‌گیری آگاهانه از زندگی سیاسی‌اند، اما همواره رشته‌ای از فعالیت سیاسی در میان شیعیان به عنوان یک کل وجود داشته است. این فعالیت‌ها متناوباً در دوران آغازین اسلام وجود داشته و پس از آن، هرگاه ضعف دولت اجازه ابراز آن‌ها را می‌داده، ظاهر می‌شده‌اند. مشروعیت فعالیت سیاسی بر آیاتی از قرآن و احادیثی از پیامبر مبتنی است که مسلمانان را به مقاومت علیه حاکمان ظالم و کافر ترغیب می‌کند. بعضی از آیات قرآن و احادیث به گونه‌ای تفسیر شده‌اند که تک‌تک مسلمانان را موظف می‌کنند با حکومت ظلم همکاری نکرده، فعالانه به مقاومت علیه آن برخیزند.

مبارزه برای به رسمیت شناخته شدن سیاسی، سرخوردگی شیعیان از کنار گذارده شدن و جایگاه درجه‌دومی (آنان در جامعه) را تجسم می‌بخشد و جایگزینی نسبت به جریان مخالف با ایدئولوژی‌های سیاسی را فراهم می‌آورد. پیدایش اعتماد به نفس شیعی به یک شکل نبوده، بلکه طبق شرایط داخلی و خارجی، از کشوری به کشور دیگر متفاوت است. علی‌رغم برداشت عمومی غربی، فعالیت سیاسی و اجتماعی شیعی در کشورهای عرب، پیامد جانبی انقلاب ایران در ۱۹۷۹ نیست و علل آن پیچیده و عمدتاً داخلی‌اند. بی‌تردید، شورش سال ۱۹۲۰ عراق، که به رهبری چهره‌های سرشناس و علمای شیعی صورت گرفت، از جنبه اعتقادی، به عنوان ایستادگی در مقابل حکومت غیرمسلمان (بریتانیا) بر مردم مسلمان، مورد تأیید مراجع بوده است. روحانی برجسته لبنانی، سید حسین فضل‌الله، مرشد معنوی «حزب‌الله» و مرجع در حال طلوع شیعیان جهان عرب، در ۱۹۶۷ - سه سال پیش از انقلاب اسلامی ایران - مقاله‌ای درباره «اسلام و قدرت» به نگارش درآورد که به بحث در مورد ضرورت

نمی‌شوند. بلکه به مسئله حیاتی‌تر قدرت سیاسی و سهم شیعیان در نهادهای حکومتی گسترش می‌یابد.

حکومت‌های قدرتمندی به استقلال رسیدند که اسماً ملی بودند، اما در واقع، در مناطق محدود سنی جامعه (یعنی در طبقه‌ای نظامی یا زمیندار، گروهی - قومی / قبیله‌ای، یا مجموعه‌ای از این‌ها) ریشه داشتند. تمامی حکومت‌هایی که پس از استقلال به قدرت رسیدند، به رغم شکل‌ها و نگرش‌های مختلفشان، در به وجود آوردن مشارکتی که همه بخش‌های جمعیت را دربرگیرد، شکست خوردند. هیچ چیزی که به توزیع برابر منافع اقتصادی و خدمات اجتماعی بپردازد، وجود نداشت. فرصت سیاسی (برابر) محدود بود و خویشاوندسالاری و سودجویی عمیقاً در بوروکراسی حکومتی اعمال می‌شد. شیعیان ناگزیر، بدون توجه به جمعیت نسبی‌شان، در این میان بازنده بودند و از هر کس دیگر، چیز کمتری به دست آوردند و مفهوم «ظلم» در فضایی جدید احیا می‌شد.

دوران جنگ سرد در جهان عرب، در درگیری بین دو مکتب منعکس شد: یکی محافظه‌کارها که رژیم‌های مستقلی به

مبارزه فعال علیه حکومت ظالم پرداخته، برای نمونه، به امام حسین (علیه السلام) استناد می‌کند. رشد خودآگاهی شیعی را می‌توان از سرچشمه‌های نارضایتی اجتماعی تا فعالیت سیاسی افراطی، در سه مرحله گسترده و درهم تنیده دنبال کرد:

مرحله اول بیانگر نارضایتی اجتماعی اقتصادی است و به زمانی اشاره دارد که اعتراض‌های شیعی بر مبنای تفاوت‌های منافع و فرصت‌های اقتصادی و نیاز به حکومت «حق» شکل می‌گرفت. در نیمه قرن، نارضایتی‌های اجتماعی - اقتصادی به مفاهیم اروپایی نظام طبقاتی تبدیل شدند. شیعیان از دهه ۱۹۴۰ به بعد، به احزاب سوسیالیست و کمونیست و اتحادیه‌های (غیرقانونی) کارگری، در عراق، لبنان، بحرین و حتی عربستان سعودی می‌پیوستند. (در این مرحله) نارضایتی‌ها، دیگر فرقه‌ای به حساب نمی‌آمدند، بلکه در امتداد خطوط نزاع طبقاتی اروپای سکولار تلقی می‌شدند. مرحله سوم و کنونی یک نزاع سیاسی صرفاً شیعی برای تصدیق حضور آن‌ها ایجاد کرده و مسائل، دیگر محدود به پیشرفت اقتصادی یا عدالت اجتماعی

خود متولیان مذهبی را تضعیف می‌کرد. از این‌رو، روحانیت آمادهٔ جنگی شد تا کسانی را که به مکاتب دیگر پناهنده شده بودند، بازپس گیرد و جایگاه خود را به عنوان رهبران جامعهٔ شیعی احیا کند.

در دههٔ ۱۹۶۰ تلافی برخی عوامل، شدت آگاهی و ابراز وجود سیاسی شیعیان را بالا برد. فشار ایدئولوژی‌های سکولار بر منابع شیعی و افول نهاد روحانیت، واکنشی در میان مسلمانان دیندار برانگیخت و موجب بازگشت روحانیان شیعی به زندگی عمومی شد. آثار، راهنمایی‌ها و حضور فرهمندان روحانیانی همچون سید محمد باقر صدر و سید مهدی حکیم در نجف عراق و سید موسی صدر - که در ۱۹۵۹ از ایران به لبنان آمده بود - منبع الهام دیگری برای شیعیان بود.

در اوایل دههٔ ۱۹۶۰، سید محمد باقر صدر کتاب برجستهٔ خود، فلسفتنا (فلسفهٔ ما) را منتشر ساخت. این کتاب به ردّ نظام‌های کمونیسم و کاپیتالیسم می‌پردازد و آن‌ها را ایدئولوژی‌های بیگانه‌ای می‌داند که مبتنی بر ماده‌گرایی بوده، انسان را تحقیر می‌کنند. در نگاه این کتاب، اسلام فلسفه‌ای سیاسی است که

وجود آوردند، که مدعی اتحاد با غرب بودند؛ و گروه دیگر که گرایش آن‌ها به سیاست چپ، از هر نوع آن بود و مدعی منصب ملّی‌گرایی بودند. خیل عظیم جوانان شیعی که با افزایش تحصیلاتشان به طور فزاینده‌ای از جوامع سنتی خود بیگانه می‌شدند و در همان حال، امیدی به دورنمای آیندهٔ خود در نظام اجتماعی - سیاسی نداشتند، رشد کمونیسم و سوسیالیسم در جهان عرب را در دهه ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰ تشدید کرد. این پناه بردن جوانان شیعی، از اُمت مذهبی و اجتماعی به کمونیسم و سوسیالیسم، نشانهٔ شکست تشیع و زنگ خطری بود برای تشکیلات روحانیت در پنجاه سال اخیر. تلاش آشکاری برای «احیای جوانان شیعی در عراق صورت گرفته است: در ۱۹۶۳ مهم‌ترین مرجع عراقی، سید محسن حکیم، (شاید با حمایت رژیم جدید بعث در بغداد) فتوایی در محکومیت اعضای حزب کمونیست به عنوان ضد اسلام صادر کرد. ترس روحانیت از کمونیسم، دو علت داشت: یکی اینکه این پدیده خطر اخلاقی لامذهبی را برای جامعه در پی داشت و دیگر اینکه وجهه، نفوذ و سلامت مالی

بر اراده‌ی خیرخواهانه‌ی خداوند و آرمان انسان‌گرایانه‌ی اسلامی مبتنی است. به دنبال این کتاب، کتاب اقتصادنا (اقتصاد ما) که به توصیف نظام اقتصادی اسلامی می‌پردازد، منتشر شد. این کتاب‌ها هرچند مخاطبان خود را به شیعیان منحصر نمی‌کردند، با این حال، خود به همراه مؤلفشان، چهره‌ی جذابی در نظر شیعیان پیدا کردند و موجب رشد بینش شیعی شدند. بسیاری معتقدند که احیای مذهبی، لازمه‌ی پای‌بندی سیاسی شیعی بود، هرچند مشکل می‌توان گفت: آیا ارتباطی علی بین این دو وجود دارد، یا نه. تمامی شواهد حاکی از این هستند که ایمان مذهبی و فعالیت سیاسی بخشی از عزت نفس نویافته‌ی شیعی و پاسخی است محکم به اعتراضات طولانی و نماد اعتماد به نفسی است که می‌خواهد خود را در تمامی سطوح ممکن نشان دهد.

جنگ اعراب و اسرائیل در سال ۱۹۶۷، مسلمات عرب را متزلزل ساخت و خلأ بزرگ اعتقادی بر جای گذاشت که انتظار چنین بود که با ایدئولوژی‌های رقیب پر شود. این پدیده به این اعتقاد قوت بخشید که فقط جایگزینی بومی و اصیل می‌تواند به مردم اختیاراتی بدهد و

با این حال، نزدیک به فرهنگ مردم باقی‌مانده در عراق، واکنش اسلامی به ضعف‌های رژیم‌های عربی، سکولاریسم، سوسیالیسم، و ملیت‌گرایی عربی (که همگی نامعتبر و بیگانه تلقی می‌شدند) به شکل‌گیری «حزب الدعوة» در ۱۹۶۷، کمک کرد. اگرچه تصور نمی‌شد که این حزب، حزبی اسلامی - شیعی باشد و این‌گونه نیز معرفی نشده بود، ولی در عمل، پیروان آن مردان و زنان جوان شیعی بودند، و هرچند اعضای آن عمدتاً غیرروحانی بودند، اما این حزب، صدر و سید محمد مهدی حکیم - پسر مرجع اعلای عراقی - را مرشد سیاسی و معنوی خود تلقی می‌کرد. تقریباً در همان زمان، سید موسی صدر، روحانی ایرانی که مدعی تبار لبنانی بود، در اعتراض به فقر و محرومیتی که شیعیان جنوب لبنان متحمل بودند، «حرکت المحرومین» (جنبش فقرا) را سازمان‌دهی و رهبری کرد. «حرکت المحرومین» در ابتدا در جست‌وجوی عدالت و نفی ظلم بود، اما پیامدهای آن فراتر از اصلاح اقتصادی بود. این جنبش تبدیل به بیان خودارزشمندی و اعتماد به نفس شیعی در کشوری شد که در آن، نظام سیاسی

طی دهه‌های متمادی از دست داده بودند، به آن‌ها بازگردانده شد. نفوذ این دو جنبش بومی پیامدهایی در جنوب، یعنی در کشورهای خلیج فارس، که جوامع شیعی نسبتاً بزرگی دارند، داشته است.

از این‌رو، انقلاب ایران نهضت احیای شیعی را به وجود نیاورده است، بلکه از هویت سیاسی شیعی، که قبلاً شکل گرفته بود، حمایت کرده و نقطه‌ای مرکزی برای آن به وجود آورده است. عزت نفس شیعی و قدرت شیعیان برای غلبه بر ظلم، در انقلابی متجلی شد که اسلام‌گرایان و شیعیان سکولار و نیز بسیاری از سنی‌ها را به سوی خود کشاند. پس از انقلاب ایران و علی‌رغم دیدگاه غرب نسبت به ایران یا احزاب شیعی، دیگر کسی از اظهار شیعه بودن خود، نگران نبود. ایران به شیعیان جرأت داد هویتشان را بیان کنند و خوب یا بد، ابزاری در اختیار آن‌ها گذاشت که خود را معرفی کنند. جای تعجب اینجاست که شیعیان عرب، در زمان حاضر، با جدیت، عربیت خود را به همراه تشیع خود اعلام می‌کنند و از یگانگی با ایران امتناع ورزیده، در تبدیل بر هویت‌های ملی خود در تمام کشورهای منطقه تأکید دارند.

انتخابات نسبی،^(۳) نتوانست تعداد رو به افزایش آن‌ها را به رسمیت بشناسد و زمین‌داران فتودال به جای منافع جامعه، منافع شخصی خود را در نظر می‌گرفتند. به علاوه، همچنان که تعلیم و تربیت در میان شیعیان گسترش می‌یافت و مهاجران با ثروت بیشتر باز می‌گشتند، نظام به پیشرفت سیاسی و اجتماعی نزدیک می‌شد. «حرکت المحرومین» رخنه‌ای بود در مخزن بزرگ و عمیق یأس و حقارتی که شیعیان لبنان احساس می‌کردند.

انگیزه دو روحانی صدر، یکی نبود و اهداف جنبش‌هایی که برانگیختند نیز متفاوت بودند: این جنبش در عراق، جنبشی اساساً سیاسی و مبتنی بر اصول اسلام بود؛ اما در لبنان، یک جنبش مخالف اجتماعی بود که عاقبت نیز در گرداب جنگ داخلی گرفتار شد. با این حال، این دو جنبش نتایجی مشابه داشتند: آن‌ها خط مشی‌ای برای شیعیان به وجود آوردند که با جنبش‌های مخالف دیگر فرق داشت و اختیاری به آن‌ها می‌داد که تا آن زمان ناشناخته بود و سبب ارتقای آرمان‌های سیاسی شد. افزون بر این، در هر دو مورد، روحانیان شیعی به جایگاه برجسته رهبری سیاسی و اجتماعی جامعه بازگشتند و شهرتی که

نتایج

حقوق برابر، مذهب عنصری حیاتی است. این امر به روحانیت، نقش بسیار مهمی در بیداری شیعی داده است. اما این نقش مورد قبول همه شیعیان نیست؛ شیعیان سکولار و حتی برخی از اسلام‌گرایان، با واگذاری قدرت به سلسله مراتب مذهبی برای شکل‌دهی آینده شیعی، مخالفند. علی‌رغم این اختلافات پنهان و پیداء، هویت شیعی در «دوره نزاع» کنونی، در واکنش به سرکوب‌های خارجی، قدرتمندتر شده و شیعیان را متعهد به فعالیتی مشترک کرده است.

در واقع، در جهان معاصر پس از جنگ سرد، که مسائل هویت در همه جا برجسته‌تر شده‌اند، شیعیان ممکن است در فرآیند «بازآفرینی خود» قرار داشته باشند. به مفهوم بندیکت اندرسونی که همه جوامع از طریق تعریف آگاهانه خود، که بدون آن هویت وجود ندارد، «خود را می‌سازند». آیا خود مفهوم «تشیع» در خاورمیانه کنونی، که در آن هویت جامعه استوار شده، معنای جدیدی یافته است؟ آیا شیعیان به عنوان اقلیت‌هایی که درباره تاریخ اسلام و ناکامی‌های آن، منظر متفاوتی نشان داده‌اند، حرف خاصی در مورد دموکراسی، سیاست و فرهنگ سیاسی خاورمیانه دارند؟ دیدگاه شیعی

هویت شیعی آمیزه‌ای است از اعتقاد مذهبی، تجربه سیاسی، انزوای اجتماعی، میراث گسترده فرهنگی و اعتراضی است مشترک به نادیده گرفته شدن و ظلم. اما این هویت نیز از جانب جوامع سنی و حکومت‌های پیرامون آن‌ها بر شیعیان و حتی سکولارهای سرسخت، تحمیل شده است. این عناصر هویت، اعم از درونی و انتسابی، عوامل مشترکی ایجاد می‌کنند که به دنبال اتحاد شیعیان در سطحی انتزاعی هستند. این هویت و استحکام به واسطه سیاست‌های منفی حکومت و شرایط اجتماعی که در هر کشوری رایجند، تقویت و تشدید شده‌اند. اما چون این مؤلفه‌های هویت، بیشتر متغیرند تا ثابت، عواملی برای تقسیم جامعه نیز هستند. میزان پای‌بندی مذهبی، عقاید سیاسی متفاوت و جایگاه اجتماعی، اختلافاتی در میان شیعیان به وجود آورده و اغلب مانع اتحاد واقعی هستند. علاوه بر این، شرایط جغرافیایی و منطقه‌ای، موجب تفاوت تجارب شیعیان شده و در جامعه بزرگ‌تر، تنوعی پدید آورده‌اند. در نظر بسیاری از شیعیان، در مسئله هویت و نزاع‌های سیاسی برای به رسمیت شناخته شدن و دست‌یابی به

در یک سیر طولانی، هنگامی که شیعیان سرانجام، در جوامع ملی‌شان ادغام می‌گردند و به حقوق برابر شهروندی (مذهبی، اقتصادی و سیاسی) دست می‌یابند، ممکن است هویت شیعی تضعیف گردد و از اهمیت مسئله کاسته شود. هرچند برخی از ویژگی‌های تغییرناپذیر یک تاریخ و فرهنگ مشترک همواره ثابت خواهد ماند. هنگامی که فشارهای اجتماعی و سیاسی کم می‌شوند، اختلافات بر سر این که چه کسی شیعه است و چه کسی حق دارد خود را نماینده جامعه بخواند، قابل تشدیدند. تحت شرایط بهتر و هنگامی که شیعیان جایگاه یک جامعه مصیبت‌زده را ترک می‌کنند، آن‌گاه کانون‌های رقابت جوی «معمول» و فاداری (حرفه‌ای، منطقه‌ای، طبقه‌ای، ایدئولوژیکی) پدیدار خواهند شد که به شدت بر تصور یک جامعه یکدست، که سختی‌ها به آن وحدت بخشیده‌اند، خط‌بطلان می‌کشند. /م

پی‌نوشت‌ها

1. Return.
2. Flagellants.

۳. نظامی که در انتخابات، به هر حزبی متناسب با تعداد رأی نامزدهایش، کرسی اختصاص می‌دهد. (م)

درباره اسلام، معتبرتر از دیدگاه سنی‌ها نیست، اما در دورانی که در آن قدرت به چالش فراخوانده می‌شود، دیدگاه شیعی درباره تفکیک بیشتر ایمان از قدرت حکومت، ممکن است طرفداران بیشتری پیدا کنند. (در واقع، نقش روحانیان در ایران شیعی، در نظر بسیاری از شیعیان یک بدعت تلقی می‌شود.)

امروزه جنبش‌های اسلام‌گرای سنی، گویی با الهام از بینش تاریخی شیعیان، در صدد فاصله گرفتن از حکومت ظالمانه و محکوم کردن «روحانیت تطمیع شده» ای هستند که در خدمت منافع حکومت است، نه مصالح اسلام. البته بحث صرفاً درباره اصول اعتقادی، حقوقی و حکومتی نیست، بلکه جوامع و قدرت را نیز در نظر می‌گیرد. از این‌رو، مسائل صرفاً اعتقادی، حقوقی و حکومتی نیستند، بلکه جوامع و قدرت را نیز در نظر می‌گیرند. از این‌رو، مسائل صرفاً اعتقادی، اغلب تحت الشعاع مسائل دیگری قرار می‌گیرند که منافع رقیب و عینی‌تر جوامع مختلف به شمار می‌روند. تشیع - در این معنا - شاید دیگر نباید یک مذهب یا برنامه کار سیاسی تلقی شود، بلکه مجموعه‌ای است از دل‌بستگی‌ها با هدف سعادت و صیانت ذات جامعه.



شروېشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی